

گفت‌وگوی حجت‌الاسلام خسروشاهی با آیت‌الله کاشانی

۱۷ اسفند ۱۳۹۴ ساعت ۲۱:۱۷

روزی از آیت‌الله کاشانی پرسیدم: «انتقاد اصلی شما به مصدق چه بود؟» وی پاسخ دادند: «حرف اصلی‌ام این بود که نهضت ملی با همکاری همه گروه‌های مردمی و سیاسی به پیروزی رسید و نباید آن را با تک‌روی به خطر انداخت.»

سیدهادی خسروشاهی از تحلیل‌گران پرسابقه و نام‌آشنای تاریخ معاصر ایران به شمار می‌رود. پی‌جویی‌های وی در باب زندگی و زمانه چهره‌هایی چون آیت‌الله کاشانی و شهید نواب صفوی، به روایت‌های او در این باره، استناد و اتقانی ویژه بخشیده است. آنچه پیش روی شماست گفت‌ووشنودی است که ارزیابی او از فراز و فرود تعامل آیت‌الله کاشانی را در خود دارد.

*به نظر جناب‌عالی به عنوان تاریخ‌پژوهی آگاه و پرسابقه، علت اصلی مخالفت آیت‌الله کاشانی با دکتر مصدق چه بود؟

این مسئله امری بدیهی است که مرحوم آیت‌الله کاشانی در آغاز، با تمام قوا از نهضت ملی و دکتر مصدق دفاع و پشتیبانی کرد، اما دکتر مصدق ناگهانی احساس کرد می‌تواند به صورت «انفرادی» کشور را اداره کند! و لذا آیت‌الله کاشانی و فداییان اسلام را که مهم‌ترین نقش را در روی کار آمدن او داشتند، کنار گذاشت و شهید نواب صفوی را دستگیر کرد و ۲۲ ماه تمام در زندان نگه داشت! در واقع برخورد با فداییان اسلام نقطه آغازی بر جدایی مصدق از هم‌پیمانان قدیمی خود بود.

*هدف از زندانی کردن شهید نواب صفوی چه بود؟

در واقع توطئه رذیلانه‌ای، برای ایجاد تفرقه در بین جناح‌های مذهبی نهضت ملی بود. فداییان اسلام به شدت به آیت‌الله کاشانی اعتراض می‌کردند که چرا برای آزادی نواب به دکتر مصدق فشار نمی‌آورد و دکتر مصدق هم به توصیه‌ها و نصیحت‌های آیت‌الله کاشانی در این زمینه ترتیب اثر نمی‌داد و همین مسئله موجب کدورت فداییان اسلام از آیت‌الله کاشانی شد! هدف جبهه ملی هم همین بود که نیروهای مذهبی از هم دور شوند و طبعاً به شیوه‌ای آسانتر بتوان آنها را از گردونه فعالیت‌های سیاسی حذف کرد.

*آیا علت اختلاف آیت‌الله کاشانی با دکتر مصدق شخصی بود یا ایشان به مصلحت جامعه و نهضت می‌اندیشید؟ این سؤال را از این بابت می‌پرسم که عده‌ای مسئله را به بی‌اعتنایی مصدق به توصیه نویسی‌های ایشان مرتبط کرده‌اند؟

تردید در این نکته وجود ندارد که آیت‌الله کاشانی هرگز و در هیچ امری، به خود و منافع خود نمی‌اندیشید و همواره هدفی جز پیروزی نهضت ملی و بیرون راندن انگلیس از کشور نداشت، اما بعضی از اطرافیان دکتر مصدق به انگلیس وابسته بودند، از جمله رضا فلاح که نوکر مستقیم انگلیسیها بود و حسین مکی اسناد و وابستگی او را در مجلس افشا کرد، اما دکتر مصدق او را به ریاست شرکت ملی نفت منصوب و شاپور بختیار را هم معاون او کرد! در اسناد خانه سدان اسناد وابستگی خلیها کشف شد، ولی متأسفانه کسی به آنها توجه نکرد.

*بر اطرافیان آیت‌الله کاشانی چنین انتقاداتی وارد نیست؟

بنده ادعا نمی‌کنم همه اطرافیان آیت‌الله کاشانی سالم و قدیس بودند و در پی اغراض شخصی نبودند، اما واقعیت این است که افرادی که واقعاً قابل اعتماد نبودند، از مقربین دکتر مصدق بودند و برخی از آنها را به مناصب مهمی منصوب می‌کرد.

*آیت‌الله کاشانی به این انتصابات چه واکنشی نشان می‌داد؟

ایشان بسیار آزاده خاطر می‌شد و اعتراض می‌کرد، اما آقایان جبهه ملی سر و صدا راه می‌انداختند که ایشان در امور دولت دخالت و حتی کارشکنی می‌کند! دکتر مصدق هم طی نامه‌ای رسمی از ایشان خواست که در کار دولت و امور کشور دخالت نکند!

*دکتر مصدق در انتخابات دور دوم ریاست مجلس اعمال نفوذ کرد تا آیت‌الله کاشانی مجدداً انتخاب نشود. به نظر شما علت این امر چه بود؟

همین‌طور است. آیت‌الله کاشانی به اصرار اعضای جبهه ملی، ریاست مجلس را پذیرفت که ابداً برای ایشان افتخاری نبود و هیچ‌وقت هم در مجلس حضور نیافت و اداره مجلس را نواب ایشان انجام می‌دادند، ولی در غرض‌ورزی حضرات ملی‌گرا همین بس که همین را هم تاب نیاوردند و دکتر مصدق از طریق جبهه ملی در انتخابات ریاست مجلس به‌طور مستقیم دخالت کرد و بار دوم دکتر معظمی انتخاب شد.

*جنابعالی شخصاً در باره این نوع مسائل، از آیت‌الله کاشانی چیزی پرسیدید؟

چرا، اتفاقاً در یکی دو مورد از ایشان سؤال کردم و پاسخهای مفصلی هم دادند که کلیات آنها به یادمانده است. از جمله روزی از ایشان پرسیدم: «انتقاد و اشکال اصلی شما به دکتر مصدق چه بود؟» ایشان پاسخ دادند: «حرف اصلی‌ام این بود که نهضت ملی با همکاری همه اقشار و گروههای مردمی و سیاسی به پیروزی رسید و نباید آن را با تکروری به خطر انداخت. انتصابات مصدق‌السلطنه به نفع نهضت نبود و مردم را به نهضت و رهبران آن بدبین کرد» آیت‌الله کاشانی غالباً از دکتر مصدق با همان نام قدیمی خودش یعنی «مصدق‌السلطنه» نام می‌برد. ایشان شیوه‌های برخورد دکتر مصدق با پارلمان را نیز این‌گونه توصیف

می‌کرد: «اختیارنامه‌هایی که مصدق السلطنه از مجلس می‌خواست، نه قانونی بود، نه مشروع و نه به نفع مردم و در واقع شروع یک دیکتاتوری سنگین، منتهی تحت لوای مجلس و حزب بود. من با این نوع کارها موافق نبودم».

سپس در باره انتقاد فداییان اسلام از اجرا نشدن احکام اسلامی پرسیدم و ایشان گفتند: «قانون منع مشروبات الکلی به تصویب مجلس هم رسیده بود، اما مصدق السلطنه بهانه می‌آورد و آن را اجرا نمی‌کرد! هر پیشنهاد اصلاحی هم که به او داده می‌شد، می‌گفت: اینها دخالت در امور دولت است! وقتی هم به او تذکر می‌دادم، جواب سر بالا می‌داد و بالاخره هم با کمال وقاحت برایم نوشت: در امور کشور دخالت نکنم! در حالی که اظهار نظر و طرح یک امر مشروع، دخالت در امور کشور نیست. اگر اقدامات، فتواها و اعلامیه‌های من و جانفشانیهای فداییان اسلام نبود، آقایان چگونه به حکومت می‌رسیدند؟»

از آیت‌الله کاشانی پرسیدم: «چرا مخالف دادن اختیارات به دکتر مصدق بودید؟» ایشان گفتند: «مصدق السلطنه پس از نوشتن این نامه وقیحانه به من، لایحه‌ای را که با قید سه فوریت!! به مجلس داده بود به تصویب رساند. طبق این لایحه مجلس مکلف شده بود به مدت شش ماه اختیارات قانون‌گذاری را به او - که رئیس قوه مجریه بود - بدهد. این کار با اصل تفکیک قوا که در قانون اساسی تصریح شده بود، مغایرت تام داشت. معنا نداشت رئیس قوه مجریه، اختیار قوه مقننه را در دست بگیرد. مردم با استبداد و استعمار مبارزه نکرده بودند که این بار از طریق قانونی، گرفتار یک استبداد جدید شوند. موظف بودم مخالفت کنم و هشدار بدهم. حتی دکتر شایگان را خواستم و به وسیله او به مصدق السلطنه پیغام دادم تصویب این لایحه چه ضرورتی داشت؟ مگر ما تا به حال در همه امور از او پشتیبانی نکرده‌ایم و مگر تا به حال مجلس خلاف میل او عمل کرده که با تصویب چنین لایحه‌ای مجلس را عملاً مسلوب‌الاختیار کرده و همه امور را در اختیار خود گرفته است؟ این یک نوع قلدری و استبداد به شیوه جدید است.»

*توجه دکتر مصدق برای تصویب این لایحه چه بود؟

ادعا می‌کرد باید علیه سرمایه‌دارها قوانینی را تصویب کند تا بتواند از آنها مالیات بگیرد. همین سؤال را از آیت‌الله کاشانی پرسیدم و ایشان گفتند: «به قوانینی که در آن مدت تصویب شده‌اند مراجعه کنید و ببینید آیا قانونی برای اخذ مالیات از ثروتمندان تصویب شده است؟ مصدق السلطنه خودش هم که آدم بی‌پولی نبود. اینها توجیهات او برای رفتارهای قلدرمآبانه در پوشش قانون بود.»

*در این دوره برخورداری از اختیارات، چه قوانین خاصی توسط دکتر مصدق تصویب شدند؟

مهم‌ترین آنها «قانون امنیت اجتماعی» است که قوانین ساواک در برابر آنها حقیقتاً آزادمنشانه هستند! و اوج خیانت دولت مصدق را علیه آزادیهای عمومی نشان می‌دهد. این قانون شامل ۹ ماده بود که به عنوان نمونه ماده اول آن را نقل می‌کنم. طبق این قانون افرادی که مردم را تحریک و یا به اعتصاب، نافرمانی، اخلال در نظم و امنیت شهر یا کشور تشویق کنند، طبق این قانون از شش تا یک سال حبس یا سه سال تبعید می‌شوند! برای تشخیص تحریک و نافرمانی و اخلال هم تعریف درستی ارائه نشده و دست

مجری قانون کاملاً باز بود که هر مخالف و منتقدی را به حکم این قانون بگیرد و به زندان بیندازد! چنین قلدری و زورگویی در تاریخ این کشور سابقه ندارد. دولت زاهدی با استناد به همین قانون، تمام مخالفان خود را دستگیر، زندانی و تبعید کرد و تبعات بعدی و سوء استفاده‌های عجیب و غریبی که از این قانون شد و کسی هم قدرت اعتراض نداشت، همگی نتیجه استبدادطلبی و لجبازی دکتر مصدق بود.

*ظاهراً خود شما هم از برکات این قانون بهره‌مند شدید؟ اینطور نیست؟

بله، همان‌طور که اشاره کردم پس از کودتای سال ۳۲ تا سرنگونی رژیم شاه در سال ۱۳۵۷، سازمان امنیت کشور بر اساس همین قانون، هر صدای مخالفی را خفه کرد و افراد زیادی را دستگیر، زندانی و تبعید نمود. آخرین موردش هم خود بنده بودم که طبق صورتجلسه کمیسیون امنیت اجتماعی قم در ۲۱ اردیبهشت سال ۱۳۵۷، در جلسه‌ای که به دستور نماینده نخست‌وزیری در ساواک قم در فرمانداری این شهر تشکیل شد، به سه سال تبعید در شهر انارک نائین محکوم شدم. در این جلسه گفته شد پنج تن از محرکین و عاملین حوادث اخیر قم که منجر به کشته شدن عده‌ای از افراد و وارد شدن خسارتهای سنگین به بانکها و تأسیسات عمومی و اخلال در نظم و سلب آسایش مردم شده اند!، به حکم این کمیسیون به سه سال اقامت اجباری در انارک نائین محکوم می‌شوند. این پنج نفر عبارت بودند از آیات و حجج اسلام: سید صادق روحانی، سید مرتضی پسندیده، سید احمد کلانتر، شیخ عباس ضیغمی و بنده. این حکم را دادستان قم، نماینده نخست‌وزیری، فرماندار، رئیس دادگستری، رئیس شهربانی و فرمانده هنگ ژاندارمری قم امضا و اجرا کردند. مرحوم آیت‌الله پسندیده برادر حضرت امام در پای این حکم نوشتند: «به رأس صادره که مغایر قانون اساسی و استقلال قضاوت است و متهم حق شرکت در جلسه را هم ندارد معترضم و آنچه البته به جایی نرسد، فریاد است! پیرمرد ۸۵ ساله، سید مرتضی پسندیده!»

مرحوم آقای پسندیده به دکتر مصدق علاقه داشتند. اتفاقاً در انارک بنده و ایشان در یک جا اقامت داشتیم. روزی خدمت ایشان عرض کردم: «آقا! قطعاً مستحضر هستید که همه ما، طبق قانون مصوبه دکتر مصدق بازداشت و تبعید شده‌ایم!» ایشان گفتند: «دیدید به رأی صادره اعتراض کردم و گفتم غیر قانونی است» عرض کردم: «شما چه به رأی صادره اعتراض بکنید چه نکنید، ما طبق قانون مصوب دکتر مصدق تبعید شده‌ایم.» ایشان لبخندی زد و حرفی نزد. بنده در مواردی با ایشان اختلاف نظر داشتم، منتهی پی بحث را نگرفتم که آن «پیرمرد ۸۵ ساله» بیش از آن مکدر و ناراحت نشود.

*و سخن آخر؟

به اعتقاد من به مرحوم آیت‌الله کاشانی از هر جهت ظلم شد و البته کسانی که قدر زحمات این مرد بزرگ را ندانستند و به او هتک حرمت کردند، هر یک به نحوی گرفتار عواقب بدی شدند، در حالی که نام این بزرگمرد به عنوان یکی از خدمتگزاران صدیق این ملت همواره در تاریخ جاودانه باقی خواهد ماند. امیدوارم کتاب اسناد مربوط به زندگی آیت‌الله کاشانی که فرزند ایشان دکتر سید محمود کاشانی به گردآوری آن اهتمام ورزیده‌اند منتشر شود تا حقایق بیشتری برای کسانی که در پی حقایق تاریخی هستند،

منبع: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/۳۲۸۰۴/کاشانی-الله-آیت-جا-شاهپ-خسرو-الاسلام-حجت-و-گوی-گفت/>